
داستان زندگی من

هلن کلر

(مادر دوم)

به معلم:

معلم هلن کلر (آن استوارت)

مترجم:

نبی ا... اکبرتاج

سرشناسه	کلر، هلن، ۱۸۸۰ - ۱۹۶۸ م.
عنوان و نام پدیدآور	Keller, Helen
مشخصات نشر	دبستان زندگی من / هلن کلر: مترجم نیل‌آله اکبرناتاج‌شوب. بابل: کارپی، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	۲ ج: مهور.
شابک	دوره: ۱۳-۱-۱۳۱-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۶۹۱۳-۱۲-۴ : ۱۵۰۰۰۰ ریال : ج ۲ : ۹۷۸-۶۰۰-۶۹۱۳-۱۲-۴
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	عنوان اصلی: The story of my life.
لیدر	ج ۲ (چاپ اول: ۱۳۹۲) (فیبا).
موضوع	کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط مترجمان و ناشران متفاوت ترجمه و منتشر شده است.
موضوع	کلر، هلن، ۱۸۸۰ - ۱۹۶۸ م.
موضوع	Keller, Helen
موضوع	زنان نابینای ناشنوا -- ایالات متحده -- سرگذشتنامه
موضوع	نابینان کر و لال -- ایالات متحده -- سرگذشتنامه
شناسه	اکبر، نیل‌آله، ۱۳۲۲ م. مترجم
رده بندی کنگره	HV1624/.C813 1
رده بندی دیویی	۲۶۲/۲۱۰۹
شماره کتابشناسی	۲۰۰۵



داستان زندگی من (جلد دوم)

به قلم: هلن کلر

مترجم: سید اکبر نتاج

ناشر: کارپی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۲ / شهرگان: ۱۰۰۰ جلد

گرافیکست: نوید بیژن

حروف چینی و صفحه آرایی: موسسه آپادانا، آتنا غفرانی ۰۱۱۱-۳۲۶۶۱۲۶

لیتوگرافی: شایگان / چاپ: اندیشه / طراحی: علی

نشانی ناشر: بلوار جانبازان، خیابان تختی غربی، حر ۱۲، ساختمان پارسا، طبقه سوم

کد پستی ۴۷۴۱۶-۴۷۱۸۷، بابل، ایران

تلفن ۰۹۱۱۳۱۱۵۲۳۹-۳۲۶۶۱۲۶ reachamzadeh@yahoo.com

مرکز پخش: بابل، خ دکتر شریعتی، روبروی دانشگاه صنعتی نوشیروزی

کتاب فروشی واژه تلفن: ۰۱۱۳۲۳۳۶۸۴ ۰۹۱۱۳۱۴۰۳۸۹

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۹۱۳-۱۲-۴

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

هر گونه استفاده از مطالب این اثر به هر شکل مستلزم کسب اجازه کتبی از مترجم

می باشد. با متخلفین طبق قانون حمایت از حقوق مولفین و مصنفین مصوب مجلس

شورای اسلامی برخورد خواهد شد.

فهرست

عنوان	صفحه
پیشگفتار مترجم: معلم کیست و معلمی چیست؟	۹
فصل اول: نخستین ملاقات معلم و شاگرد	۱۷
فصل دوم: تصمیمی جدی و تکاپو برای نفوذ به ذهنی تعلیم ندیده	۳۳
فصل سوم: هفتاد روز پس از اولین دیدار	۴۳
فصل چهارم: یک سال بعد: هلن بیدار می شود	۵۵
فصل پنجم: چهل و یک روز بعد از اولین ملاقات: ذهن هلن پرشگر می شود	۷۱
فصل ششم: سه ماه بعد: نتایج: تنبیهی تأثیرگذار	۹۳
فصل هفتم: حدود شش ماه بعد: دانش هلن جدی تر می شود	۱۰۳
فصل هشتم: هشت ماه بعد: هلن فرسوده می شود: آغاز می کند	۱۱۷
فصل نهم: اولین جشن کریسمس هلن در هشت سالگی	۱۲۵
فصل دهم: یک سال پس از ورود معلم: دو سال بعد: هفتاد سال: نهصد کنسه	
در یک سال	۱۳۹
فصل یازدهم: هلن و آشناسیدن با پدیده مرگ	۱۶۳
فصل دوازدهم: گزارشی به هم پیوسته از سه سال اول آموزش هلن	۱۸۳
فصل سیزدهم: هلن در جستجوی خدا	۱۹۹
فصل چهاردهم: مقاله خانم سالیوان برای شرکت در سمینار ژوئیه سال ۱۸۹۴	۲۱۵

فهرست

عنوان

صفحه

فصل پانزدهم: گفتار - معجزه ای در نوبت انجام است	۲۲۵
فصل شانزدهم: خطابه هلن کلر	۲۳۹
فصل هفدهم: افزوده‌های تصویری	۲۴۵

www.ketab.ir

یشگفتار مترجم

معلم کیست و معلمی چیست؟

این بار برخلاف آنچه که تا به حال مرسوم و متداول بوده که برای هر موضوعی مقدمه و تعریف می‌کردیم تا خواننده را به اصطلاح وارد کارزار کنند، می‌خواهم سنت شکنی کرده و به مصداق آن گفته پرمغز و پرمایه، "دوصد گفته چون نیم کردار نیست!"، بدون بهره گرفتن از کلمات قشنگ و توصیفات آنچنانی، از فاسد سخن بگویم که نمونه بارز معلم و کار وی مصداق روشنی از کار معلمی سنت معلم می‌داند که معلمی کار دشواری است. آموزش به افراد عادی یک ماجرای آموزشی که از همه دریچه‌های برقراری ارتباط با دنیای خارج بهره‌مند است و کار چندان ساده‌ای نیست. اگر این چنین بود همه می‌توانستند معلم باشند، به تعلیم و آموزش دیگران پردازند.

حال که یاد دادن به افراد عادی آموزش‌پذیر کاری است نسبتاً دشوار، پس آموزش دادن به فردی که مثلاً از نعمت بینایی برخوردار نیست کار شوارتری است. و اگر شخص تحت تعلیم، علاوه بر محرومیت از حس بینایی از حس شنوایی نیز بی‌بهره باشد، سختی کار دوصد چندان می‌شود. اگر هم به هر دوی این محرومیت، عدم توانایی در گفتار را نیز بیفزاییم، کار آموزش چنین فردی عملاً غیرممکن می‌گردد. می‌توانید تصور کنید که چگونه می‌توان به کودکی که نابینا، ناشنوا و لال باشد آموزش داد؟ باید کدام یک از قوای بیدارش متوسّل شد تا ضمن ارتباط با او مطالب آموزشی را به سمت مغزش گسیل کرد؟ اگر ذهنتان به سوی حس بویایی و یا حس لامسه ره مو گشت، باید پرسید که این دو حس در مقابل حواسی چون شنوایی، بینایی و توانایی گفتار چه جایگاهی دارند؟ این را بیفزایید که حس بویایی گاهی اوقات و در مواقعی که شخص از نظر سلامتی مشکل پیدا نکند مثلاً زمانی که دچار سرماخوردگی می‌شود کارآیی‌اش را از دست می‌دهد. بنابراین می‌توان گفت که کار آموزش به فردی که درجه‌های اصلی و پایه‌ای برقراری ارتباطش با دنیای خارج بسته باشد، غیرممکن، بسیار بسیار دشوار خواهد بود. با این وجود، انسان‌والایی توانست این کار تقریباً غیرممکن را ممکن ساخته و از یک فرد خلع سلاح به تجهیزات شنوایی، بینایی و گفتاری شخصیتی بسازد که جایزه

نوبل ادبی دنیا را به خود اختصاص دهد. آن فرد کسی نبود جز معلم برجسته و انسان والامقامی همچون خانم «آنا سالیوان» که کار تعلیم و تربیت خود را به دختر هفت ساله‌ای آغاز کرد که تا آن سن از نوعی ندانندگی غریزی برخوردار بود و به دلیل عدم بهره‌مندی از قدرت بینایی، شراپی و گفتار، هیچ‌گونه آموزشی دریافت نکرده بود.

خانم سالیوان، از ابتدای ورود به منزل آقای کلر به منظور آموزش دختر وی، در تمام مراحل کار و فراز و نشیب‌های آموزش به هلم را به آموزشگاه محطه می‌نهاد. این یعنی مدرسه پرکینز که از آنجا برای این امر خطیر مأموریت یافت گزارش می‌کرد. علی‌رغم همه دشواری‌های متعدد در این مسیر که هر انسان نامیوس می‌کند، وی با اراده و پشتکار قوی و با عزمی راسخ بی‌آنکه به نتیجه هر خویش آگاهی صددرصد داشته باشد به مقابله با تمامی موانع پیش‌رو، پشت گماشت و کاری کرد کارستان. او ثابت کرد که معلمی شغل نیست، بلکه عشق است، فداکاری است، ذوق شدن است، از وجود خویش مایه گذاشتن، منظور وجود دیگران ساختن است. او ثابت کرد که معلمی همچون شمع سوختن و مشعل آگاهی به دیار ناآگاهان بردن است. وی بی‌آنکه به کار مقدس خویش شک کند، دائم به جلو و عمیق حرکت کرد و مهمترین داشته‌های خود بیشترین استفاده را برد و توانست خود و شاگردش را تا ابد جاودانه کند.

خانم سالیوان در روز چهاردهم آوریل سال ۱۸۶۶ در فیدینگ هیلز ماساچوست دیده به جهان گشود. خانواده وی در طول قحطی بزرگ در دهه ۱۸۴۰ از ایرلند به ایالات متحده آمریکا کوچ کرده بودند. پدر و مادر پنج فرزند داشتند که دو نفر از آنها در کودکی از دنیا رفتند. آنا و دو بازمانده دیگر از فرزندان آن خانواده در شرایط فقر و تنگدستی رشد نمودند و مشکلات بهداشتی فراوانی دست و پنجه نرم کردند. وی در سن پنج سالگی بابت بیماری چشمی به نام تراخم مواجه شد که به بینایی او آسیب جدی وارد کرد. مادرش «آلیس» از بیماری سل در عذاب بود و هنگامی که آنا متولد شد، پدر بود به دیار باقی شتافت. خانم سالیوان، حتی در دوران کودکی نیز شصت و شش ساعتی محکم و اراده‌ای پولادین برخوردار بود. گاهی اوقات با پدر خود «توماس» که ظاهراً می‌بایست مسئولیت نگهداری و بزرگ کردن بچه‌ها را بر فقدان مادرشان به دوش می‌کشید درگیر می‌شد. «توماس» که آدمی بی‌پار دهنه و صدمزاجی بود سرانجام بچه‌های خود را ترک کرد. آنا و برادر کوچکش «جیمی» به آسایشگاهی برای تهیدستان به نام «تاکس بری آلمزهاس» ارجاع شده و خواهر دیگرشان تحت سرپرستی اقوامشان قرار گرفت.

«تاکس بری آلمزهاس» مکانی کثیف، مخروبه و پرجمعیت بود و جیمی برادر آنا بعد از چندماه اقامت در آن مکان سرانجامی جز مرگ نداشت و خواهرش را تنها گذاشت. در خلال مدتی که خانم سالیوان در

آن آسایشگاه بود چیزهایی راجع به مدرسه نابینایان شنید. بنابراین مصمم گشت تا در آن مدارس آموزش ببیند تا شاید بتواند از فقر و تنگدستی نجات یابد. زمانی که گروهی بازرس به منظور بازرسی از آسایشگاه وارد آنجا شدند وی تمامی روز مترصد فرصتی بود تا با آنها صحبت کند که بالاخره موفق به طرح خواسته خود با آنها شد.

سرانجام، آسایشگاه «آلمزهاس» را به مقصد مدرسه نابینایان پرکینز در سال ۱۸۸۰ ترک کرد و به منظور بهبود بینایی اش تحت عمل جراحی قرار گرفت. با این رجوع به کشمکش های زیادی در طول اقامتش در مدرسه پرکینز مواجه بود. پیشتر از آن در هیچ مدرسه ای تحت آموزش قرار نگرفته بود و برخورد نداشتن از مهارت های اجتماعی در امر ایجاد ارتباط متعادل، گاهی اوقات او را در تقابل با هم مدرسه ای هایش قرار می داد. وی به دلیل این حقارتی که به سبب ناآگاهی خود داشت دارای خلقی تند بود. مقررات و قوانین آن مؤسسه ستیز می کرد که این موضوع اغلب اوقات در مقابل معلمان آنجا قرار می داد. با وجود همه این حرف ها، به طرز شگفت انگیزی باهوش بود و پله های ترقی را خیلی زود پشت سر گذاشت.

خانم سالیوان بالاخره توانست با فضای آموزشگاه کنار بیاید و روابط نزدیکی با برخی از آموزگاران از جمله مدیر مدرسه پرکینز آقای «مایکل آناگنوس» شکل دهد. بعد از فارغ التحصیلی، به عنوان دانشجوی

ممتاز به ایراد سخنرانی در جمع فارغ التحصیلان در ژوئن ۱۸۸۶ پرداخت که خطاب به همقطاران خود گفت: "وظیفه، ما را ملزم می‌کند که زندگی را فعالیت را در پیش گیریم. بگذارید شادمان و سرمست، امیدوار و با اشتیاق فراوان به پیش برویم و خود را تجهیز کنیم تا سهم خویش را در این چرخه ساییم. وقتی نقش خود را پیدا کردیم، با رغبت و ایمان فراوان به انجام آن همت گماریم چرا که بر هر مانعی که فائق می‌آییم و هر موفقیتی را که به دست می‌کنیم مثل آن است که انسان را به خدا نزدیک می‌کنیم."

آقای «آناگنوس» مدیر مدرسه پرکینز به خانم سالیوان ۲۱ ساله کمک کرد تا شغلی پیدا کند. هنگامی که سالیوان به مدرسه پرکینز نامه‌ای نوشتند که طی آن درخواست معلم در خانه کردند تا به دخترشان هلن کلر که هم نابینا بود و هم کر و لال آموزش دهد. دوشیزه سالیوان در ماه مارس ۱۸۸۷ راه توسکامبیای آلاباما را در پیش گرفت. پس از آموزش‌های نخستین که شرح مفصل آن از زبان خود خانم سالیوان متعاقباً از نظر خواهید گذراند، وی تصمیم گرفت که هلن از برنامه‌های مؤسسه پرکینز بهره جوید و بدین سان بود که این دو گاه و بی‌گاه به مدرسه پرکینز می‌رفتند. هنگامی که خانواده کلر بیش از این قادر به پرداخت هزینه تدریس خانم سالیوان و یا هزینه‌های مدرسه

نبودند. تعدادی از خیرین از جمله میلیونر معروف آقای «آندرو کارنیژ» همت به خرج داد و هزینه این کار را پذیرفت.

خانم سالیوان با وجود مشکلات جسمی و به خصوص نقص در بینایی خود به هلن کمک کرد تا تحصیلاتش را در کالج رادکلیف در سال ۱۹۰۰ میلادی ادامه دهد. او تمامی محتویات دروس ارائه شده در کلاس توسط مدرس را در دستان هلن هجی می‌کرد و ساعات بی‌شماری را وقف اسباب اطاعت از منابع درسی به ذهن او می‌کرد که در نتیجه آن هلن نخستین لاله نابینایی بود که از کالج فارغ التحصیل می‌شد.

در راستای تنظیم زندگی با هلن کلر، آنا سالیوان با «جان میسی» یکی از مدرسان دانشگاه وارد آشنایی شد. جان میسی به آنان کمک کرد تا متن دست‌نویس مربوط به زندگی نامه هلن ویرایش شود و آنجا بود که عاشق خانم سالیوان شد. پس از آنکه آنا شنید بار خواستگاری جان را رد کرد، سرانجام به عشق وی جواب مثبت داد و تنها دو سال ۱۹۰۵ با یکدیگر ازدواج کردند.

با این وجود، خانم سالیوان اجازه نداد که ازدواج با جان میسی، زندگی و رابطه‌اش با کلر را تحت تأثیر قرار دهد، در نتیجه آن همراه هلن کلر در خانه‌باغی در ماساچوست زندگی می‌کردند. از آنجایی که خانم سالیوان تمام زندگی خود را وقف آموزش هلن کرده بود و از نظر عاطفی نیز آنچنان به هم گره خورده بودند که به هیچ طریقی جداشدنی

نبودند، زندگی مشترک او با جان در فواصل بین ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۴ از هم گسسته شد و جان میسی به اروپا نقل مکان کرد اما این زوج به طور رسمی از هم طلاق نگرفتند.

اندک اندک، مشکلات جسمی خانم سالیوان فزونی گرفت و در نتیجه، خانم «پالی تامسون» منشی شخصی دوشیزه کلر شد و آن سه نفر جایی در «رستوران هیل» نیویورک سکنی گزیدند. در اواخر دهه ۱۹۲۰، خانم سالیوان خدا را بینایی خود را از دست داد. همچنین از درد مزمن در چشم راستش مدتها عذاب بود که بعدها به منظور بهبودی در سلامتی اشان چشم او را بخوابانیدند. وی سرانجام در اکتبر سال ۱۹۳۶ در منزلشان واقع در «فراساید هیل» دره ای جهان فرو بست.

در مراسم تشییع جنازه او، کاپیتان جیمز فری من «خطابه کوتاهی ایراد کرد مبنی بر اینکه: "در بین معلمان بزرگ در همه ادوار، مرحوم آنا سالیوان از جایگاه ویژه و منحصر به فرد برخوردار است. قدرت دستانش کاری به مراتب بیش از نورافشانی در مسیر هنر، تاریک و غبار گرفته انجام داد. آن دستان نیرومند، به معنای واقعی کلمه روی می را از بند اسارت رها و آن را جاودانه کرد."